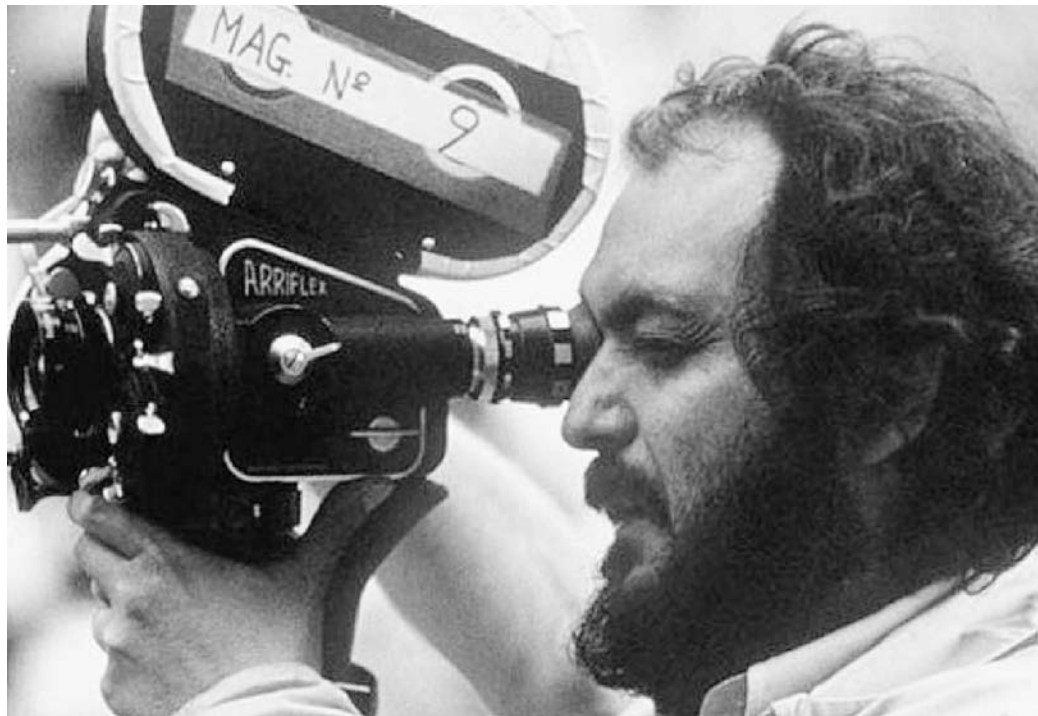


# سینمای کوبریک در مقابله با هیچ گرایی



به نفی جهت گیری منفی و غیر فعالی می پردازد که غالباً و به طور قراردادی در ارتباط با واژه هیچ گرایی است.

نیچه هیچ گرایی را مشکل اصلی روانی و اخلاقی عصر جدید می شناسد؛ اما آن را نتیجه ضروری توسعه سنت افلاطونی - مسیحی می داند.

این سنت، پیامدهای منطقی ایده آلیسم تعقلی را دنبال کرده و در نوعی از گمان مندی بیمارگونه پایان گرفته است. در نوشته ای، در آغاز «کتاب اول» (هیچ گرایی اروپایی) در مجلد «خواست قدرت»، نیچه هیچ گرایی را چنین تعریف می کند: «هیچ گرایی چه معنا می دهد؟... اینک ارزش های والا، خود را بی ارزش می نمایند. هدف گم می شود؛ چرا؟ پاسخی نمی یابند.»

او همچنین می گوید: «هیچ گرا انسانی است که داوری اش درباره دنیا، آن گونه که هست، اینست که نباید اینطور باشد، و دنیا آن گونه که باید باشد، وجود ندارد.» بر اساس این دیدگاه، حیات ما - اعمال، اراده، احساس - فاقد معنی است؛ درد بیهودگی، درد هیچ گرایان است. زمانی که ما آغاز به پرسش درباره ساختارهای بنیادی شخصی و جمعی حیات انسان می کنیم، در واقع، شروع به تضعیف رشته های پیوند دهنده زندگی مان می کنیم. نیچه در قطعه منتشر نشده «به سوی پیرامون» می گوید: «گمان مندی درباره اصول اخلاقی امری قطعی است. نهایت تفسیر اخلاقی جهان که پس از کوشش اش برای گریز به ماورا، دیگر پشتیبانی ندارد، به هیچ گرایی منجر می شود. همه چیز فاقد معنی است.»

نوشته های نیچه درباره هیچ گرایی، مسلماً بدبینی آغازینی درباره سقوط و نابودی تمدن غربی است. همانطور که به راستی در قطعه پیشگویی در مقدمه کتاب «اراده قدرت» بدان اشاره داشته است. اینک شاهدیم که فرهنگ اروپایی به سوی نابودی در حرکت است؛ با تنشی عذاب آور از دهه ای به دهه ای دیگر؛ بی قرار، خشن، پر شتاب همانند رودی که

آثار نیچه درباره هیچ گرایی به دو مشکل اشاره دارد که هر دو در باره از دست دادن باور به ارزش ها، سنت ها و بنیادهای قراردادی اند که در نهایت یکی به پوچی زندگی و دیگری به خودآگاهی فردیت یافته منجر می شوند. برخی کوبریک را متهم به «هیچ گرایی سینمایی» می کنند چرا که او بارها به چنین تم هایی پرداخته است؛ اما باید گفت، در واقع، او بر اساس نتایجی که مایل است تماشاجی پس از تماشای فیلم هایش بگیرد، ضد هیچ گرایی است. فیلم های او

## جمال آریان

استنلی کوبریک فیلمساز شهیر، در سینمای خود، علاقه مند به خطوط روایی (پیرنگ) داستان است که بر تم های جدایی عاطفی، انسانیت زدایی، اضطراب، ممانعت از آزادی و خشونت استوار است؛ اما دید فلسفی عمومی غالب در آثار او، نمایش روشنفکرانه ای از ایده هایی است که نیچه بدان ها توجه داشته است و در واقع می توان آنها را در مقابله با هیچ گرایی منفی دانست.

استنلی کوبریک می پردازیم که نمایشگر آگاهی عمیق و رونمایی از نوعی هیچ گرایی بیمارگونه ای است که نیچه در آثارش به مقابله با آنها پرداخته است.

کوبریک در آثار خود به خلق شخصیت هایی می پردازد که بی علاقه ای سرد و بی اصالتی شان آنها را به سمت هراس، نومیدی و حتی خودنابودی می کشاند.

کوبریک از کارگردانانی است که توانایی های هنری شان نه فقط در جهت خلق آثار بصری، بلکه همچنان در ارائه داستان هایی با ملاحظات عمیق درباره شرایط انسانی است.

گفته های خاص کوبریک، با توجه به مصاحبه های وی در طول عمر حرفه ایش، بیانگر این است که او به شرایط نامعقول فرهنگ معاصر پرداخته تا به ماورای این شرایط نظر افکند: آن هم با در نظر داشتن هیچ گرایی فعال نیچه ای؛ یعنی پرداختن به خردی که سنت ها و قراردادهای محصور در شخصیت محافظه کار برده وار را نمی پذیرد، اما در عین حال شوق رفتن به سمت خود - تأییدی دارد.

کوبریک به شیوه ای دیالکتیکی مثبت به برجسته کردن منفی ها می پردازد تا بدین نحو به ظرفیت مثبت ها برای خودآفرینی

## در غالب فیلم های کوبریک نیروهای نزار روانشناختی و سرکوبگر روحي بسط داده

### می شوند تا در مرکز چنین نیروهایی، در نهایت، نابخردی آشکار گردد.

خلاق باشد.

شوینهاور، استاد مورد علاقه نیچه گفته است که هیچ گرایی فعال، نوعی جهت گیری وجودی است که از آزردگی از ارزش زندگی پدیدار می شود. بنابراین زمانی که از هیچ گرایی می گوئیم، باید متوجه باشیم که آیا از هیچ گرایی به طور کلی صحبت می کنیم (روال عمومی ایمان به ارزش های سنتی و ایده های خیالی) یا از شکل خاصی از هیچ گرایی (به طور مثال بازتابی فعال یا غیر فعال به از دست نهادن تعهد).

در این مقاله به اجمال به بررسی سینمایی

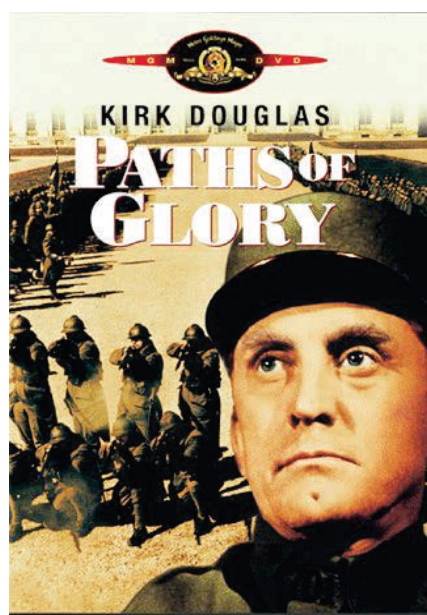
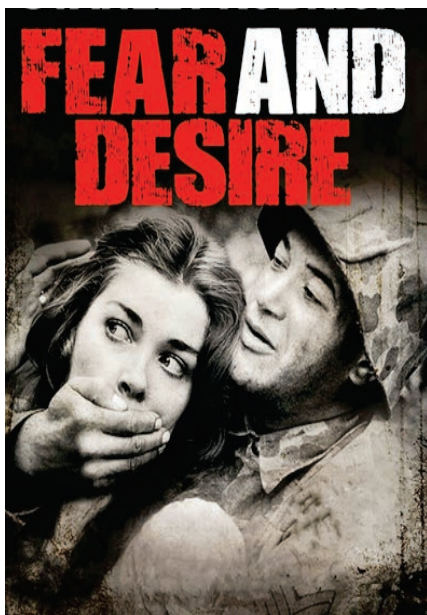
مایل به رسیدن به انتهایش است؛ که دیگر پژواکی ندارد و در هراس است از پژواک. اما علی رغم چنین لحن تیره ای از داوری، مشخص است که نیچه مایل است تأکیدی بگذارد بر خطرات هیچ گرایی، با این امید که حداقل برخی افراد گزیده، نیرویی بیابند تا این مشکل را برطرف کنند.

نیچه در قطعه بعدی، خود را به عنوان «هیچ گرایی اروپایی» که تا به حال هیچ گرایی را زیسته و به پایان برده و پشت سر گذارده، می نامد.

هیچ گرایی به طور کلی زاده احساس آزردگی است که درگیر از دست دادن ایمان به ایده آل های جاودان نامشروط است: خدا، ایده خیر، حقیقت محض و غیره، که منجر به آزردگی عمیق تر در جهت آن چیزی می شود که ایده آل نیست: جهان زمینی به همراه حیات بشری که گذرا و کرانمند (محدود) است.

خلاصه کلام نیچه اینست که هیچ گرایی را می توان به شیوه ای مثبت نیز نگریست؛ به عنوان موقعیتی ضروری برای ظهور نوعی تازگی از فردیت بهبود یافته که محدودیت ها و گذرابی را به هیچ وجه نمی پذیرد. ارزش های کهنه، که راکد هستند و از این رو نافی زندگی اند، باید حذف یا به تدریج ناپدید شوند، با این هدف که امکان بروز ارزش های خلاق جدیدی را بدهند که بیانگر آرزوها و انگیزش های جدیدمان باشند؛ ارزش هایی که حیات بخش هستند تا سنگواره شدن. نیچه این تبدیل را «فرا - قدردانی ارزش ها» نامیده است.

بنابراین، در حالی که هیچ گرایی به طور کلی بیان از دست رفتن پایداری تعهد به ارزش های قراردادی و سنتی است، نیچه در عین حال تفاوتی روشن میان مفاهیم منفی و مثبت هیچ گرایی می گذارد. او می گوید که هیچ گرایی منفی، نا کامل و بیمار گونه است و هیچ گرایی مثبت عبارتست از طرد ارزش ها و نمادهای به ظاهر ثابت بدون خود - تأییدی پر شور که به شخص امکان می دهد انسانی



را از آغاز کار حرفه ایش به نمایش گذارد؛ آن هم از طریق انتخاب پروژه هایش. عناوین طرح ها و حالات سه تجربه اول سینمایی اش: ترس و آرزوها (Fear and Desire)؛ ۱۹۵۳، بوسه قاتل (Kill's Kiss)؛ ۱۹۵۵ و کشتن (The Killing)؛ ۱۹۵۵، اشاراتی هستند از جستجوهای بعدی وی درباره وجهه تیره طبیعت بشری.

در فیلم لولیتا (۱۹۶۲) که براساس رمان مشهور «ولادیمیر ناباکوف» ساخته شده، تم روانشناسی فردی از طریق مقابله با شخصیت از هم گسیخته و طبیعت غریزی فرد، در تصویری که از درهم پاشیدگی اخلاقی هومبرت هامبر می سازد، آشکار است.

رشته های آشکار هیچ گرایی در فیلم «دکتر استرنج لاو» درهم تنیده شده است. در این کمدی سیاه، که اقتباسی از کتاب «هشدار قرمز» نوشته «پیتر جرج» است، شاهدیم که فروپاشی ارزش های قراردادی و ناباوری رو به رشد بشریت به عنوان شیخ قیامتی خودنابود ظاهر می شود و نیز تصویر کیهانی بچه ستاره ای در پایان فیلم «ادیسه فضایی» کوبریک، ما را به یاد آسیب پذیری کودکانه مان در برابر جهانی بی پایان و بی احساس، و با فقدان هیچ طرح مشخصی برای خدمت به عنوان قراردادی خرد پذیر می اندازد.

همان طور که کوبریک اظهار کرده: اگر بشر بنشیند و درباره این پایان قریب الوقوعش و نیز تنهایی و بی اهمیتی اش در کهکشان فکر کند، حتماً دیوانه خواهد شد و یا بر اثر احساس کرختی ناشی از بیهودگی از پای در خواهد آمد. او ممکن است از خود پرسد چرا باید یک سمفونی بنویسد و یا به خود زحمت زندگی بدهد، یا کسی را دوست بدارد؛ درحالی که میکروبی آبی بر خرده غباری بیش نیست که در بی نهایت غیرقابل تصور فضا می چرخد. به هر حال، در پاسخ به چنین سوالی، کارهای سینمایی کوبریک پیامی می آفریند که بی شباهت به آثار نیچه در یک



می اندازد و شرمطلق آن است که به فنا تهدیدش کند. من عمیقاً توانایی های بشر و ظرفیتش را برای پیشرفت باور دارم. در «دکتر استرنج لاو»، مسأله من عدم تعقل و کم خردی ذاتی بشر است که تهدیدی برای نابودیش می باشد. این کم خردی، امروزه هم به شدت با ماست و باید سرکوب شود. اما شناخت کم خردی به معنای تجلیل از آن نیست و در عین حال نباید به نومیادی دچار شد و فکر کرد که درمان پذیر نیست.»

غالب فیلم های کوبریک همانند نوشتارهای نیچه، کوششی هستند تا به ما نشان دهند که وابستگی ما به قدرت و قراردادهای جمعی نه فقط شکننده است بلکه همچین چشم بستن بر هیچ گرایی منفعل است. ذهنیت توده گرای ما ( آنچه که نیچه آن را «ذهنیت گله ای» یا «اخلاق بردگان» نامیده) بیشتر اوقات برای ما توهم امنیت و پایداری می آفریند؛ حال آنکه وجود ندارند. حداقل پایداری متداوم و بسیار اندک همیشگی. نهادها، قراردادهای و سنت ها احساسی دروغین از ثبات و ایستایی عرضه می کنند. آنها گاهی ما را ترغیب می کنند تا نیاز حتمی به شناخت امکانات شخصی مان را در برابر احتمالات واقعی که زندگی روزمره مان را می سازد، به تأخیر اندازیم. کوبریک به گونه ای زنده این ملاحظات

اشاره کند؛ ظرفیتی که غالباً سرکوب شده، بویژه وقتی که نیروهای غیر شخصی جمعی چیره هستند.

فیلم های کوبریک اساساً با معنایی از جدایی احساسی و نیز درگیری فکری نشانه می خورند و دارای تخیلات فردی اشخاص یا جهانی هستند که به اشتباه رفته است؛ فیلم هایی که می کوشند تا بیننده را ناآرام کنند، آن هم از طریق آمیزه ای از بی حسی جداساز، هراس و اضطراب و نقیضه سازی در دسر آفرین.

شخصیت های کوبریک در فیلم هایش غالباً خود را در تله ارزش ها و نهادهای در حال زوال می یابند. در مصاحبه ای که یک نشریه درباره فیلم «ادیسه فضایی (۲۰۰۱)» با کوبریک کرده بود، خبرنگار به او گفته بود که برخی منتقدین، در آثار او، نه فقط بدبینی عمیق بلکه نوعی مردم گریزی یافته اند. همچنین به فیلمش «دکتر استرنج لاو: یا چگونه یاد گرفتم از بمب نهراسم و دوستش داشته باشم» اشاره کرده اند که چقدر بدبینانه و سرد است. و کوبریک در پاسخ گفته بود که «ما توجه مان را به بشر به دلیل ضعف ها و حماقت ها و اعمال ظاهری او که می شناسیم، از دست نمی دهیم. برای من، اخلاق ستیزی واقعی آن است که انواع را به مخاطره

قرن پیش از او نیست.

در فیلم های کوبریک، نیروهایی که فرد را ممانعت و خنثی سازی می کنند، معمولاً نیروهای جمعی جامعه اند و یا نیروی منفی خودتنهایی؛ مثلاً در «ادیسه فضایی».

در برخی فیلم های کوبریک، حضور بی تفاوت نماد، آشکار و واضح تر از دیگر فیلم هاست. بوروکراسی دولتی و نظامی در فیلم «دکتر استرنج لائو» به طور مستقیم عرضه می شود (به شکلی صریح در اطاق جنگ). و نیز در آژانس فضایی مرموز در «ادیسه فضایی». همچنین در سیستم بازداشتگاهی «پرتقال کوکی، و در فیلم «غلاف تمام فلزی» نکته یاد شده در شکل سلسله مراتب نظامی ظاهر می شود و به شکلی مشابه در «راه های افتخار». در فیلم «اسپار تاکوس» در شکل اشرفیت رو به زوال و به گونه ای مشابه در «باری لیندون».

در غالب فیلم های کوبریک نیروهای نزار روانشناختی و سرکوبگر روحی بسط داده می شوند تا در مرکز چنین نیروهایی، در نهایت، نابخردی آشکار گردد. در نمونه های متعددی، قدرت مخرب جمعی یا نهادی رها می شود فقط به دلیل بی خردی فردی؛ اگرچه شخصیت آن فرد و بی ثباتی اش ناشی از شرایط سرکوبگر و غیر انسانی خود جمع باشد. به طور مثال «ژنرال ریپر» پارانویای شدیدی دارد که عامل اصلی هرج و مرجی می شود در جهان جنگ سرد «دکتر استرنج لائو».

کوبریک، همزمان، در این فیلم اشاره دارد به اینکه بوروکراسی و دیسیپلین زندگی ارتشی در درون فرهنگ جنگ سرد دنیای مخالف، ریپر را به وسوسه خود - تنبیهی، نزدیک به مذهبی با ایده آل پارسایی خالص کشاند؛ ایده آلی که فقط به جنون منتهی می شد.

اخلاقیات منفی و تأثیرات روانی ارشاد ارتشی و غارتگری بوروکراتیک همچنین در فیلم های «راه های افتخار» و «غلاف تمام فلزی» مشهود است.

برای هیچ گرای منفعل هیچ چیز مهم

نیست، حتی خودش. تفاوت بین حقیقت و خیال، بین واقعیت و نمود، ارزش و معنی اش را از دست می دهد. در فیلم «درخشش»؛ ۱۹۸۰ برای مدتی ما مطمئن نیستیم که آیا ناظر واقعیت شرارتی بالفعل هستیم یا با توهمات فردی مواجهیم که با خود فراموشی شخصی به مرز دیوانگی کشیده می شود؛ به همین نحو نیز پرسش آلیس هارفورد، که به برشماری فانتزی جنسی در فیلم «چشمان کاملاً بسته» (۱۹۹۹) می پردازد، این سوال را برایمان پیش می آورد که آیا تفاوت بین واقعیت عینی و تخیلات شخصی در موقعیت خاص اصلاً اهمیتی دارد؟ در فیلم آخر کوبریک، آرامش مصنوعی ازدواجی مشکل دار به سوی ویرانی پیش می رود؛ حالا دلیلش هر چه می خواهد باشد: داشتن روابط نامشروع یا نداشتن آن. و به همین شیوه نیز در فیلم «درخشش»، که در آن، شخصیت جک تورنس به سمت وحشت و خشونت پیش می رود که در انتظار او، همسر و فرزندانش است.

هیچ گرای آسیبی، خالق از خودبیگانگی و اضطراب است. فیلم های مختلفی از کوبریک نمایشگر این ویژگی هستند. در فیلم «درخشش»، انرژی خلاقه فروخورده جک تورنس، در نقش همسر، پدر و اداره کننده هتلی که محصور در برف شدید زمستانی است، تبدیل به خشونت و کشتار می شود.

در فیلم دکتر استرنج لائو، فرمانده انگلیسی به نام ماندراک باید هنگام رمزگشایی رمز ورود که ممکن است بشریت را از نابودی کشتار اتمی نجات دهد به تنهایی با ژنرال دیوانه آمریکایی بجنگد. در فیلم ادیسه فضایی، دو فضانورد به نام های بومن و یوول اسیر فضا و تنهایی هستند و می باید به کامپیوتری اخلاق ناباور که بر ماموریت فضایی شان کنترل دارد، چیره شوند؛ در حالی که مهره هایی ناچیز در این بازی به نظر می رسند. «لکس» در فیلم «پرتقال کوکی» تحت تاثیر روش های درمانی به کار رفته، عقیم و ناتوان شده است؛

آن هم در جامعه ای کینه توز.

کوبریک در ابتدای کارش در فیلم «راه های افتخار»، شخصیت فرمانده ای نظامی را به نام کلنل داکس عرضه می کند که خود را در نبردی عبث، در دفاع از سه سربازش در برابر جباریت غیر اخلاقی فرمانده هانش می یابد. داکس تعهدش را نسبت به مقاصد اخلاقی بنیادهایی که زندگی را وابسته آن کرده، از دست داده است.

فیلم «غلاف تمام فلزی» شخصیتی دارد به نام پرابویت جوکر، که شخصیت انسانی اش به تدریج نابود می شود، آن هم توسط زندگی ارتشی و جنگی که کشتار، یگانه اصل اخلاقی آن است؛ و نیز بیل هارفورد در فیلم «چشمان کاملاً بسته»، که مادرش با ازدواج به ظاهر شاداش ناگهان از نظر اخلاقی فرو می ریزد؛ چرا که به دنیایی بی عاطفه گام می نهد و به جای اینکه توسط تعهد منطقی اداره شود، غرق در شهوت غیرمنطقی است.

هیچ گرای منفعل می تواند به آسانی محصول موقعیت هایی باشد که در آن انسان های عینیت یافته و جمعی گشته، توسط نیروهای بیرونی که عموماً، شأن، یکپارچگی و خود مختاری منطقی شان را از دست داده اند، نابشری شده اند. که این تصاویر نابشری شدن به شکل طنز سیاهی در فیلم های کوبریک ارائه می شوند.

پائولین کیل منتقد برجسته، به سردی و بی علاقه کوبریک به شخصیت های خلق شده در فیلم هایش و برتری دادن تکنیکی هر داستان و توسعه شخصیت اشاره کرده است؛ اما در نقد سبک فیلمسازی او، بسیاری منتقدین فراموش کرده اند که کوبریک با سبک و شیوه کارگردانی اش سعی در بازتاب این تم اساسی نابشری شدن، از خود بیگانگی و ذات غیر شخصی نهادها دارد و این ها دقیقاً تم هایی هستند که به پیام های پنهان او در باره مشکل هیچ گرای در عصر ما اشاره دارند.